

Century 17 1500
date about 1803 AD

ز بند کردن خود پشیمان شود	که پادشاه این آنکه چنان شود	همه شاهرا خواندند ازین	چو سازم چه باشد مکافاتین
ز دار اندر آید ز در تاب روی	فخاص دادن سیاهش بود آده را		بد زخم فرمود کورا کوی
نمان داشت در دوشش رود	دل شاه کاوش پرورد شد	شبتان همه بانگ برداشتند	چو داده بر روی برکاشتند
بگرد مگر نپند آید بر آه	بن بخش سوداده را این کن	که دل را بد بکار غمگین مدار	سیاهش چنین گفت با شهریار



زمن دانند این درد چنان شود	بفرجام کار اد پشیمان شود	اگر زانکه سوداده کرد تبا ه	عسکت بادل که برداشت شاه
از آن پس که خون رخسار دیدش	سیاهش را گفت خنجه مشن	بدان تا به بخشد گذشته کن ه	بماند هجرت از آنکار شاه
از آن سخت بر حوت آمد بدر	سیاهش بود بد سخت پدر	زخم شد دل شاه از آن تپی	چو آمد سیاهش بخش کی
بد گرم تر شد دل شهیار	برین چونکه بگذشت بگرد کار	دو دیدند بر دند کیر ناز	شبتان همه پیش سوداده باز

چنان نهادند